

اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی در گویش قهدریجان

اشرف جمالی*

دکتر محمدرضا صرّفی**

دکتر حسین یزدانی***

چکیده

هر زبان در طول تاریخ تحت تاثیر عوامل مختلفی دستخوش دگرگونی‌های فراوان می‌شود که در نتیجه آن گونه‌ها و صورت‌های متفاوتی پدیدار می‌شود بدین ترتیب گویش‌ها علاوه بر اینکه صورت تغییر یافته یک زبان هستند، سرمایه‌های گرانقدری نیز هستند که در ادوار مختلف تاریخی به عنوان بخشی از میراث فرهنگی شمرده می‌شوند. از آنجا که گویش‌شناسی به عنوان یکی از شاخه‌های علمی زبان‌شناسی، هدف آن گردآوری و بررسی علمی گویش‌ها است، از این رو جمع‌آوری و ثبت و ضبط بسیاری از واژه‌ها از دید پژوهشی و برای بررسی‌های زبان‌شناختی و گویش‌شناسی اهمیت بسیاری دارد.

شغل اصلی و مهم مردم شهر قهدریجان از دیرباز کشاورزی بوده است از این رو واژگان و اصطلاحات بسیاری در این گویش از آن کشاورزان می‌باشد. با توجه به قدمت و دیرینگی کشاورزی این شهر و کمرنگ شدن کاربرد بسیاری از این واژه‌ها و اصطلاحات، گردآوری آنها اهمیتی بسیار یافته است. پژوهش حاضر در پی آن است، این واژه‌ها و اصطلاحات را در

* دانشجوی رشته زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه پیام نور کرمان jamalighahderijani@gmail.com

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه باهنر کرمان reza_sarafi2000@yahoo.com

*** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور - تهران yazdani.hoseian@ymail.com

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۲/۲۴



موضوعات مختلفی ارائه دهد تا فرهنگ کشاورزی سنتی قبل از فراموش شدن به درستی ثبت و ضبط شوند. در این پژوهش اصطلاحات و واژه‌های عامه کشاورزی گویش قهدریجان با استفاده از دو روش میدانی و کتابخانه‌ای ارائه شده است. نتایج این پژوهش آن است تا این اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی گردآوری شود تا زبان پژوهان، گویشوران و دستداران این مرز و بوم بتوانند در سطح ملی یا محلی مورد استفاده قرار دهند.

واژه‌های کلیدی: گویش، اصطلاحات کشاورزی، قهدریجان

مقدمه

زبان مهمترین وسیله ارتباطی بشر می‌باشد که مردم هر ناحیه با توجه به شرایط اقلیمی که دارند، دارای زبان و گویش خاصی می‌باشد. از آنجا که گویش‌ها تفاوت‌های آوایی یا دستوری با هم دارند و افراد با گویش‌های مختلف می‌توانند سخن یکدیگر را درک کنند، می‌توان آنها را به عنوان بخشی از میراث فرهنگی دانست که به دلایل مختلف از جمله: پیشرفت ارتباطات، تغییر رویه زندگی، سیطره داشتن زبان و گویش رسمی، تداخل فرهنگ‌ها، تاثیرپذیری فرهنگ روستایی از فرهنگ شهری به دلیل مهاجرت بی‌رویه روستائیان به شهرها و ... به فراموشی سپرده شده‌اند.

اگر امروزه از بین جوانان و نوجوانان در مورد لغات و اصطلاحات محلی سوال شود، کمتر جواب صحیحی خواهیم شنید یا اینکه حتی ممکن است از لهجه‌های خود یا پدران‌شان در مکالمات روزمره خود امتناع ورزند. از این رو امید است، محققان و زبان‌پژوهان دلسوز هر منطقه با ثبت و ضبط این آثار ارزشمند و همچنین خلق آثار کامل و باارزشی در این زمینه، از آسیب‌پذیری و دگرگونی فرهنگ‌های سنتی به ویژه گویش‌های محلی محافظت نموده تا از فراموش شدن در امان بماند.

شهر قهدریجان در ۲۰ کیلومتری جنوب غربی شهر اصفهان و در ۵ کیلومتری غرب شهر فلاورجان واقع شده است. این شهر در دشت وسیعی واقع شده است که در شمال منتهی به کهریزسنگ، در جنوب منتهی به فولادشهر، در شرق منتهی به نواحی جوجیل و دشتچی و غرب منتهی به دشت نجف‌آباد می‌باشد.



از آنجا که اقتصاد شهر قهدریجان از دیرباز مبتنی بر کشاورزی بوده، همین امر سبب شده واژه‌ها و اصطلاحات خاص بسیاری در این زمینه شکل گیرد. از این رو اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی بسیاری در آن گردآوری شد که شامل ابزار و وسایل، زمان‌ها و مکان‌های کشاورزی، اصطلاحات و واژه‌های آب و آبیاری، واحدهای اندازه‌گیری کشاورزی و ... می‌باشند. گیاهان و درختان نیز بسته به اینکه در فصل و زمان خاصی کاشت و برداشت می‌شدند، در قسمت زمان‌های کشاورزی گردآوری شدند.

گفتنی است، تعدادی از واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی هنوز در بین مردم رواج دارد و بسیاری دیگر کاربرد خود را از دست داده‌اند و می‌توان گفت، امروزه تنها افراد مطلع، سالخورده و باتجربه در این زمینه آشنایی کاملی درباره آنها دارند. از این رو نگارنده سعی نمود تا برای پیشگیری از فراموش شدن این واژه‌ها و اصطلاحات به گردآوری و ثبت و ضبط آنها بپردازد. امید آنکه این مقاله مقدمه‌ای باشد برای حفظ عناصر فرهنگی که در حال فراموشی هستند.

پیشینه پژوهش

درباره اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی در گویش مردم قهدریجان تحقیق و پژوهشی خاصی با این موضوع ملاحظه نگردید، فقط یک مورد پایان‌نامه از دانشگاه اصفهان با عنوان «جغرافیای شهر قهدریجان» از آقای مجید جهان‌شاه مشاهده شد که در خلال آن مطالب کمی درباره کشاورزی این شهر نوشته شده بود. در زمینه معرفی قهدریجان نیز کتابی به نام «قهدریجان» نوشته سید الیاس صالحیان و اسدالله حمزه‌زاده وجود دارد که در قسمتی از آن کتاب درباره واژه‌های عامه کشاورزی تا حدودی پرداخته شده، ولی با توجه به فرهنگ و گویش مردم این شهر در ارتباط با این موضوع بسیار ناچیز می‌باشد. در قسمتی از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نگارنده که با عنوان «ادبیات و فرهنگ عامه مردم قهدریجان» می‌باشد، اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی بسیاری به همراه معادل رایج فارسی معیار آنها گردآوری و ثبت و ضبط گردید.



در این مقاله سعی شد، واژه‌ها و اصطلاحات عامه کشاورزی این منطقه ثبت و ضبط شوند تا با گذشت زمان به فراموشی سپرده نشوند. امید است، مقاله حاضر بتواند زبان‌شناسان را به جنبه‌های دیگر این گویش جلب کند.

روش و هدف پژوهش

ساکنان قدیمی و افراد کهن سال به صورت آگاهانه برای جمع‌آوری اطلاعات انتخاب شدند. برای بررسی واژه‌های عامه در زمینه کشاورزی از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای تک مرحله‌ای استفاده گردید. برای این منظور افراد کهنسال و میان‌سال به عنوان خوشه‌ها و یا گروه انتخاب و سپس تعدادی از آن‌ها به صورت تصادفی انتخاب شدند. نگارنده برای جمع‌آوری اطلاعات به صورت مشاهده و مصاحبه، روزها و ساعت‌ها در خانه‌ها و مجالس افراد شهر حضور یافت تا اینکه بتواند آن واژه‌ها را آن گونه که در گذشته تلفظ می‌شدند، از بین افراد مطلع، سالخورده و باتجربه در زمینه کشاورزی گردآوری کند سپس با استفاده از حروف آوانگار ثبت و ضبط نماید. در نهایت طرح آماده شده به شیوه توصیفی-تحلیلی و با اتکا به منابع کتابخانه‌ای، مطالب آن تحلیل شد. هدف اصلی این پژوهش علاوه بر حفظ لغات و اصطلاحات عامه در زمینه کشاورزی، کمک به تدوین فرهنگ جامع واژگان به همراه آوانگاری فارسی می‌باشد. همچنین سعی شده این واژه‌ها از بین گویشوران و گویندگانی که عموماً اندک و از معجم علمی به دور هستند، گردآوری شود تا فرهنگ کشاورزی سنتی قبل از فراموش شدن به درستی ثبت و ضبط شود.

قهدریجان

یکی از قطب‌های کشاورزی استان اصفهان از گذشته‌های بسیار دور، قهدریجان بوده است که بیشترین سطح زیر کشت را نسبت به جمعیت داشته است، بنابراین کشاورزی آن از رونق خوبی برخوردار بوده و محصولاتی همچون جو، گندم، ارزن، نخود، عدس، یونجه، شبدر، انار، سیب‌زمینی، هلو، شمس، زردآلو، آلوچه، گیلاس، آلبالو، انگور، انجیر، گردو، سیب، زالزالک، پیاز، کلم گل، کلم پیچ (سفید و قرمز)، گلابی و بسیاری از محصولات دیگر در آن کشت می‌شده



است همچنین نوع محصول و میزان کشت آن با توجه به زمان و بسیاری از عوامل دیگر تحت تاثیر قرار گرفته است.

منابع آب کشاورزی قهدریجان در گذشته عمدتاً از قنات‌ها و مادی‌ها (منشعب شده از رودخانه زاینده‌رود) بوده است. به طور کلی ۸ رشته قنات در قهدریجان وجود داشته که تا سال ۱۳۴۴ دو رشته از آن‌ها دارای آب بوده‌اند. با خشک شدن قنات‌ها و کم شدن آب مادی‌ها مردم مبادرت به حفر چاه‌های کم عمق در منازل خود کردند همچنین برای انتقال آب به سطح، از دلو، طناب و چرخ چاه استفاده می‌کردند. به مرور زمان و با احداث حمام‌ها و آب‌انبارهای بزرگ، در سطح شهر لوله‌کشی گردید و آب مورد نیاز از این طریق تامین شد.

شغل اصلی بیشتر ساکنین این شهر از دیرباز کشاورزی بوده به طوری که در حال حاضر نیز زمین‌های متعددی با کاربری کشاورزی در محدوده شهر و اطراف آن به چشم می‌خورد. بسیاری از کشاورزان با توجه به کمبود منابع آبی به استان‌های دیگر مهاجرت نموده و اقدام به کشاورزی کرده‌اند. حضور این اراضی و مراکز زیست وابسته به آن، موجبات نزدیکی هر چه بیشتر این مراکز را به هم فراهم آورده است.

بحث اصلی

یکی از گویش‌های اصیل و مهم زبان فارسی، گویش اصفهانی می‌باشد که به دلیل پیشینه تاریخی و پیوند به گذشته زبان فارسی بررسی و شناخت آن ارجح و ارزش فراوانی دارد. در پژوهش حاضر، تعدادی از لغات و واژه‌های عامه کشاورزی گویش قهدریجان گردآوری شده که تنها به گویش این شهر اختصاص ندارد و ممکن است بعضی از آنها با ابدال، تخفیف، تشدید، قلب و ... در گویش‌های مختلف کاربرد داشته باشد. از این رو با ثبت و ضبط نمودن این واژه‌ها علاوه بر این که موجب ماندگاری فرهنگ کشاورزی سنتی این منطقه می‌شود، زمینه بررسی تطبیقی گویش‌های مختلف و نزدیک به هم را فراهم می‌سازد. امید است، این مقاله قدمی هر چند تازه در این راه برداشته باشد.



در این پژوهش واژگان و اصطلاحات معمول در زمینه کشاورزی در قسمت‌های مختلفی چون: اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی، اصطلاحات و واژه‌های آب و آبیاری، ابزار و وسایل کشاورزی، واحدهای اندازه‌گیری کشاورزی و ... می‌باشند که برای ثبت و ضبط بهتر به همراه آوانگاری و توضیحات کافی گردآوری شده‌اند.

مشاغل در حوزه مردم‌شناسی

آب و آبیاری

أمال omāl: به کسی که برای عموم آبیاری کند، گفته می‌شود.
 أیار-أیر oyar/ oyār: کسی که کار آبیاری کردن زمین کشاورزی را بر عهده دارد.
 *سَرطاق sartāq: طاقدار، تقسیم‌کننده آب قنات، به کسی که مسول حساب و کتاب «طاق» بود، می‌گفتند. (رک. طاق)
 مادی‌سالار mādisālār: مسؤل تقسیم آب مادی در ۷۵ روز اول سال و چهار ماه آخر سال
 مُقَنی moqanni: مسؤل آب قنات و چاه‌ها

کشاورزی و تجارت

آسیودار āsiodar: کسی که کار آسیاب کردن گندم یا جدا کردن پوست شلتوک را به عهده داشت.
 پاکار pākār: نماینده کدخدا در امور مختلف به ویژه کشاورزی
 جار زَن jār zan: کسی که مردم را با صدای بلند خبر می‌کرد تا کارهای مربوط به کشاورزی و ... مانند کاشت، داشت، برداشت را به اطلاع همگان برساند.
 حَمال hammal: کسی که بار یا وسایل را بر پشتش حمل می‌کرده است.
 خَش مال xeš māl: کسی که با پای برهنه آب و خاک و کاه را با هم مخلوط می‌کرده است.
 دَشْتُون daštawn: دشتبان، نگهبان زمین‌های کشاورزی
 رَیت - هِیَار rayet / heyyār: رعیت، کشاورز



عَمَلِه mala?: کارگر، کسی که برای مالک و ارباب کار می‌کند.
 مَسَّاح massāh: به کسی گویند که از نی برای اندازه‌ملک استفاده می‌کند.
 مُصَدِّق mosadeq: مشاور فروختن زمین و املاک

دامداری

چاروادار āčrvādār: کسانی که چهارپایانی مثل اسب و شتر داشتند و خود مسئول بردن کاروان‌های زیارتی و تجاری بودند.
 چوق‌دار čūqdār: کسی که به خرید و فروش گوسفند و گاو اشتغال دارد.
 کودکش kūdkeš: کسی که با الاغ کودهای حیوانی را برای کشاورزی، می‌آورد و می‌فروخت.

اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی

آشوم āšūm: برای بیان ریختن ساقه‌ها و خوشه‌های غلاتی چون گندم برای جداسازی دانه به کار می‌رود.
 بافه‌ورداری bāfevardāri: به جمع کردن غلات درو شده (ساقه و خوشه) برای عمل خرمنکوبی «بافه‌ورداری» گفته می‌شود. بافه‌ها در یک «کرت» که بادگیر باشد، خرمن می‌شوند.
 برزیدن barzidan: نرم کردن یا ورز دادن کودهای حیوانی
 بُرْمه borme: دسته پوشال، دسته
 بَلْگ آباش balg ā baš: شاخه و برگ‌های درخت (از اتباع است).
 پاییل کردن pābil kardan: زمین را با کمک بیل جهت کشت زیر و رو کردن، کندن و جابجا کردن زمین با بیل.
 پاخِه pāxa: مخلوط گندم یا جو با کاه بعد از چوم کردن «پاخه» نامیده می‌شوند. به انباشت آنها در یک محل به صورت کُپِه (یا دایره‌ای شکل) «خرمن» گویند.
 پادرختی pāderaxti: به میوه‌های که بر اثر وزش باد یا رسیدن بیش از حد و ... در زیر درخت بریزد، گویند.



پاشت *pāšt*: به عمل از بین بردن علف‌های هرز مزارع با استفاده از وسایل مکانیکی گفته می‌شود که اصطلاح علمی آن «وَجین کردن» می‌باشد.

پُشته *pošta*: مرز کوچک و باریک خاکی که کرت‌ها را با فواصل منظم از هم جدا می‌کند. پهنای هر پُشته بستگی به نوع گیاهی که کاشته می‌شود، دارد. معمولاً برای کاشت صیفی‌جات پهنایی به اندازه ۳۰ سانتی‌متر به بیشتر لازم است.

پشکل *peškel*: پشگل، سرگین یا مدفوع گوسفند و بز

پِقر *peqer*: کود یا هیمة حیوانات اهلی مانند گاو و ...

پُک کردن *polek kardan*: مجموع تعداد زیادی بافه غلات که در کنار هم روی زمین انباشته شده باشد به صورتی که سر خوشه‌ها به طرف داخل باشد و از انباشت تعدادی از آن خرمن آماده می‌شود.

پله کردن *pella kardan*: واژه‌ای برای بیان تقسیم‌بندی اموال بین وارثان یا بین کشاورزان برای تقسیم کردن زمین انجام می‌شده است.

پوخی *pūxi*: پوسته یا غلاف برنج

پیشال *pišāl*: پوشال، عموماً به کاه و سفال‌های باقیمانده پس از برداشت برنج گفته می‌شود. از پیشال خشک شده برای علوفه زمستان حیواناتی چون گاو استفاده می‌شود که خاصیت غذایی زیادی نداشت.

پیمیدن *peymidan*: اندازه‌گیری کردن.

تُخ *tox*: «هندی باستان *tōxman*» (برهان، ذیل تخم)، «پهلوی *tuhm / tohm / tōm*» (فره‌وشی، ذیل تخم)، تخم، بذری که برای پاشیدن در روی زمین کشاورزی به کار می‌رود.

ترکه *tarka*: «شاخه‌های بلند و سبز از هر درختی؛ مانند ترکه انار و ترکه بید» (لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۸۵۴). این واژه در ناظم‌الاطبا به نقل از لغت‌نامه دهخدا این گونه آمده و در قهدریجان نیز به همین معنی به کار می‌رود.

توفاله *tūfāla*: توفاله دانه‌های روغنی که به عنوان خوراک دام مصرف می‌شود.



تولکی *tūleki*: به عمل نشاء کردن نهال‌های گیاهان مختلف به مانند برنج، پیاز و کلم گل گفته می‌شود که از خزانه به محل کاشت اصلی منتقل می‌شوند.

چاق کردن *čāq kardan*: شخم زدن یا آماده کردن زمین کشاورزی برای کشت محصولات مختلف

چوغ *čūq*: چوب.

چوغ آچر *čūq ā čar*: چوب و شاخه‌های درخت. (از اتباع است).

چوم کردن *čūm kardan*: عمل خرمنکوبی توسط گاو نر (ورزو) انجام می‌شد تا دانه‌ها و گاه‌ها از هم جدا شود.

چینه *čina*: دیوار کاه گلی

خِصیل *xesil*: گندم و جو نارس که هنوز خوشه نبسته است.

دِجّه *dejja*: گندم جدا شده از کاه

دُرُ *doro*: به عمل بریدن گندم، جو، چلتوک و ... در زمان معین گفته می‌شود.

دَسْک *dassek*: مرز میان نهر آب (کرت) و زمین کشاورزی می‌باشد. این واژه در اصل دستک بوده و به نظر می‌رسد که پیوند با زبان کهن را بیشتر نمایان ساخته است. این واژه در فرهنگ زبان پهلوی در معنای شکل و ظاهر ثبت گردیده است. (فروهوشی، ۱۳۵۸: ۱۴۹)

دَق *daq*: زمین هموار با میزان رس بالا

رَشَن *rašn*: نوبت آبیاری باغ یا مزرعه

رووه کردن *rūve kardan*: تمامی یک محصول را برداشت کردن، تمام کردن چیزی، عمل خشک کردن علوفه چیده شده.

زَل *zel*: فضلۀ مرغ و کبوتر

زیمین ساده *zimin sada*: به زمینی که در آن کشت و زرع نشده باشد یا اینکه هنوز در آن بذری نکاشته باشند، گویند.



سبوس *sebūs*: پوست بسیار ریز شده چلتوک است که هنگام تبدیل چلتوک به برنج، بدست می‌آید. از سبوس به عنوان خوراک دام استفاده می‌کنند همچنین عوام خوردن عصاره آن را برای درمان سفیدی مو بسیار مفید می‌دانند.

سر آرفتن *sar o raftan*: رفتن برای آبیاری باغ یا مزرعه
سُک *sok*: پَر و ریزه کاه

سوپره کود *sūbrekūd*: کودهای حیوانی انباشته شده بر روی هم را سوپره گویند. برای انجام این کار ابتدا در زمستان کودهای حیوانی را از داخل طویله‌ها به محلی که بیرون از آبادی بود، می‌بردند سپس آنها را در تابستان به داخل زمین کشاورزی خود می‌بردند تا به مصرف برسانند.

سُورد *sovord*: به زمین بسیار سخت و محکم گفته می‌شود.

سُلّه *šolla*: نوعی عملیات جهت آماده‌سازی زمین برای نشاء برنج
شولوم زدن *šulūm zadan*: تغییر ناگهانی شرایط آب و هوایی که باعث از بین رفتن قسمت‌های زایشی گیاهانی مانند پیاز می‌شود.

قُدّه *qodda*: به مقداری از گندم و ... که در یک حرکت داس چیده می‌شد، گویند.

قِناس *qenās*: قواره نبودن زمین کشاورزی یا مسکونی.

کا *ka*: «فارسی میانه *kāh*» (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۸۴)، «هندی باستان *kāca*» (هرن و هوشمان، ۱۳۵۶: ۸۴۰)، کاه.

کا تاسه *kā tāsa*: کاه‌های بسیار نرم خرمنگاه

کا وا کوته *kā vā kūta*: کاه و پوشال

کُپ آُلپ – کُپُلپ *kopālop / kopolop*: زمین ناصاف، پستی و بلندی. (کُپ آُلپ از اتباع است)

کُپولی *kopūli*: شبیه تپه کوچک گرد، گرد و کوچک

کُپه کردن *kope kardan*: به جمع‌آوری و انباشتن محصول در یک محل گویند.

کرتی – کَرَت *karti / kart*: قطعه زمین کشاورزی است که اطراف آن را کمی بلندتر از سطح زمین آماده می‌کنند تا آب در آن باقی بماند و آبیاری بهتر انجام شود.



گُنجاله *konjāla*: کنجال، به نخاله و باقیماندهٔ کنجد بعد از روغن‌گیری گویند.
 کوک زدن *kok zadan*: روئیدن یا شکوفه زدن سرشاخه‌های درختان یا سبزه‌ها در آغاز فصل بهار
 کوزل *kūzel*: خوشه‌های گندم یا جو کوبیده نشده که پس از عمل خرمن‌کوبی هنوز از پوسته یا غلاف آن جدا نشده باشند.
 گُره *gorra*: چند قده که یک دست را پُر کند.
 گویری *goyari*: به عمل شخم زدن زمین کشاورزی با کمک گاو گویند که به صورت رفت و برگشت انجام می‌شد.
 لته *lata*: زمین کشاورزی
 لته رونی *lata rūni*: اصطلاح محلی برای شخم زدن زمین.
 لچک *leček*: زمین مثلثی شکل
 لک *lak*: مقدار کمی زمین
 وَر کردن *var kardan*: برداشت محصولات زراعی
 وَر گووی *varguθvi*: عمل شخم زدن با دو گاو نر

اصطلاحات و واژه‌های آب و آبیاری

اُداشتن *o daštan*: آبیاری بودن، نوبت آبیاری داشتن.
 اُیار-اُیر *oyār / oyar*: به کسی که نوبت آبیاری باغ و زمینش فرا رسیده باشد، گویند. این واژه در لغت‌نامهٔ دهخدا به معنی شربت‌دار، ساقی، پر آب و گری ثبت شده است.
 اُیاری-اُیری *oyāri / oyari*: آبیاری، «شغل آب‌دار» (لغت‌نامهٔ دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۱۴)
 پاین کردن *pāyn kardan*: هدایت آب به منظور آبیاری کردن باغ یا زمین کشاورزی.
 پراشت-فراشت *perāšt / ferāšt*: آماده کردن جوی مسیر آب برای آبیاری زمین کشاورزی.
 پَنگ *pang*: «طاسی باشد از مس و امثال آن که در بن آن سوراخ تنگی کنند بقدر زمانی معین یعنی چون آن طاس را بر روی آب ایستاده نهند بقدر آن زمان معین پر شود و به ته آب نشیند و



بیشتر آبیاران و مزارعان دارند چه آن را در مقسم آب در میان تقار آبی نهند بقدر آنچه میان آنها مقرر شده باشد بعضی را یک پنگان و بعضی را بیشتر آب دهند که بزراعت ایشان رود و در هندوستان بجهت دانستن ساعات شبانه‌روزی معمول است.» (برهان، ۱۳۴۲: ۴۲۳) ساعت قدیمی کشاورزان در گذشته بود که از آن برای تقسیم‌بندی آب به اندازه مورد نیاز هر فرد برای آبیاری زمین‌های زراعی استفاده می‌کردند.

جوغ *jūq*: جوی، به مسیر آب آبیاری گفته می‌شود. «این واژه را با یک ابدال چنین می‌خوانند. ظاهراً این کلمه در فارسی باستان جوقک به کار می‌رفته است؛ بعد، «گک» حذف شده و «ق»، به

حرف هم مخرخ خود یعنی «غ» بدل شده است.» (صیادکوه و عماد، ۱۳۹۰: ۱۴۰)

ساعَر *sāqar*: تشت گردی که آب را به وسیله آن داخل زمین کشاورزی می‌ریختند.

سَلط *Salt*: سطل

شاجوغ *šājūq*: شاه‌جوغ، جوی بزرگی می‌باشد که آب را به زمین زراعی یا باغ هدایت می‌کند.

کی *key*: به نه‌های کوچک آب که منشاء آن‌ها آب زهکش می‌باشد.

لَت *lat*: نصب قطعه سنگی در جلوی مادی یا جوی برای تقسیم درست آب

لیتوره *litūra*: ته‌نشین شدن گل در آب

مادی *mādi*: نهر یا جوی کوچک

وَسُو - وَصَف *vasvo / vasf o*: تمام شدن آبیاری، به کسی گویند که نوبت آبیاری‌اش تمام شده است.

هَرز اَوِه *harz ova*: آب‌هایی که بیهوده و بیش از حد مصرف می‌شوند.

ابزار و وسایل کشاورزی

اُپاشی *opaši*: وسیله‌ای که با کمک آن از مادی (نهر یا جوی کوچک) آب برمی‌داشتند تا به زمینی که آب به آن نمی‌رسید، آبیاری نمایند. (تصویر ۷-۲)

اُراق *orāq*: فارسی میانه: *dās* (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۳۸). داس، از ابزار آلات دستی برای درو کردن می‌باشد که معمولاً دسته چوبی شکل زاویه‌دار دارد که به آن تیغه‌ای آهنی نیم‌دایره‌ای شکل به آن



متصل است. قسمت داخلی این تیغه تیز و بُرنده می‌باشد که برای درو کردن محصولات مختلفی چون گندم، جو، چلتوک، بریدن علف‌ها و ... مورد استفاده قرار می‌گیرد.

أراقچی *oraqči*: وسیله‌ای برای چیدن علف می‌باشد.

اَشپیل *ešpil*: قسمتی از تراکتور که میله‌ای شکل است و سر حلقه مانند دارد که «خیش» به کمک «دسته بازو» به تراکتور متصل می‌شود تا دسته بازو به کمک این قسمت محکم شود.

اَفگِل *afgel*: قسمتی به نام «اَکسِل» که در جلوی تراکتور قرار گرفته و تایر جلو نیز به آن بسته می‌شود.

آرت چی *ärtči*: سنگی کوچکتر از کِرّه برای کوبیدن یا آرد کردن گندم یا درست کردن بلغور استفاده می‌شده است.

بیل *bil*: وسیله‌ای برای کندن زمین که در گذشته به صورت‌های مختلف وجود داشت: ۱- «بیل تراش»، بیلی که سر آن پهن و مربعی شکل بود و به جای بیل‌های امروزی برای کندن و زیر و رو کردن خاک استفاده می‌شد. این سه بیل فرم سنتی بیل بوده که امروزه تقریباً منسوخ شده است. (تصویر ۴ - ۲) «بیل آبه» وسیله‌ای بود، برای این اینکه بتوانند کارهای سبک‌تری مانند کاهگل درست کردن را انجام دهند. (تصویر ۵ - ۲) «بیل نوکی»، بیلی که سر آن مثلثی شکل و نوک تیز بود که از آن برای کندن زمین‌های سفت استفاده می‌کردند. (تصویر ۶ - ۲) امروزه از بیلی به شکل و فرم امروزی به نام «بیل انگلیسی» استفاده می‌کنند که در دیگر مناطق ایران نیز به این نام معروف است.

پاشکونی *pāškoni*: وسیله‌ای جهت وجین کردن یا کندن علف‌های هرز زمین مزارع که دارای چندین نوع بود که بسته به محصول متفاوت بود. این وسیله دارای یک دسته چوبی با زاویه حدوداً ۴۵ درجه و تیغه آهنی با عرض‌های متفاوت می‌باشد.

پَرَنگ *pareng*: برای اتصال تریلی به تراکتور مورد استفاده قرار می‌گیرد و به آن «پیم» نیز گفته می‌شود.

پَرّه *parra*: تیغه آهنی



پُشته کش *pošta keš*: وسیله‌ای دارای ۴ الی ۶ پارو که برای نشاکاری یا کاشتن سیب‌زمینی، کرفس، چغندر از آن استفاده می‌شود تا زمین را آماده کاشت آن محصولات کنند.
پوزه - پوزل *Pūza / Pūzel*: دسته‌هاون سنگی حدوداً دو متر که برای کوبیدن حبوبات و پوست کردن آن‌ها استفاده می‌شد.

تاپه‌گیر *tāpagir*: دو شاخه چوبی که سطح آن را با پارچه می‌پوشاندند و هنگام خرمن‌کوبی برای جلوگیری از ریختن فضله حیوانات روی غلات خرمنگاه از آن استفاده می‌کردند.
تاچه *tāča*: وسیله خورجین مانند بزرگ و ضخیم که برای حمل گندم استفاده می‌شده که دو طرف آن از هم جدا بوده و توسط دو قلاب به هم وصل می‌شده است.

تَکَتول - تَرَکتور *talaktol / taraktor*: تراکتور

تیلیلی *teleili*: تریلی

تیلر *tiler*: وسیله‌ای جهت نرم کردن کلوخ‌ها و خاک‌های سفت و محکم زمین کشاورزی می‌باشد.

جووال‌دوز *jūvāldūz*: سوزن بزرگی که برای دوختن گونی یا پارچه‌های ضخیم کاربرد دارد.
چاقماق - چَخماق *čāqmāq / čāxmāq*: وسیله‌ای برای تند (یا بُرنده) کردن ابزار و آلات کشاورزی

چوغ‌گردو تکونی *čūq gerdu takoni*: چوب‌های بسیار بلند و محکم که بر اساس کوتاهی یا بلندی درختان برای تکاندن شاخه‌های درخت گردو استفاده می‌شود.

چوم *čūm*: وسیله‌ای چوبی که به وسیله گاو بر روی گندم و غلات حرکت می‌دادند تا غلاف جدا شود.

حَصوم *hasūm*: وسیله‌ی کندن علف‌های هرز و هرس کردن

خُمَره: *xomra*: «خمچه، خنبره، خم کوچک» (لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۱۵۰) ظرف سفالی بزرگ برای نگهداری مواد غذایی بود که در گذشته کاربرد سیلوهای خانگی را داشت.

خور *xūr*: وسیله‌ای برای حمل کاه با شتر

خوروچی *xūrūči*: تیلر باغبانی



خیش XIŠ: فارسی میانه: 𐭪𐭫𐭮 (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۳۸). اوستایی: aeša- (هرن و هوبشمان، ۱۳۵۶: ۶۶۵). خیش یا گاوآهن‌های قدیم را به یوغ متصل می‌کردند تا بتوانند زمین را شخم بزنند. خیش‌های امروزی دارای ۶ الی ۸ پرّه می‌باشد که به مانند گاوآهن‌های قدیم جهت نرم کردن خاک و همچنین آماده‌سازی بستر خاک مورد استفاده قرار می‌گیرد. (تصویر شماره ۱)

خیش یا گاوآهن‌های قدیم از اجزای مختلفی تشکیل شده بود، این اجزا شامل:

۱- «پرسرشت» از چوب محکمی به نام درخت وِسک (نارون) ساخته می‌شد تا هر چه قدر روی زمین کشیده می‌شود، دیرتر خراب شود. این قسمت از گاوآهن (یا خیش) محلی یرای اتصال وازونه و تیرخیش بود که در سر آن «گوان» برای کندن زمین قرار می‌گرفت.

۲- «گوه» با کمک آن، پرسرشت را سفت می‌کردند تا آن را محکم نگه دارد.

۳- «تیرخیش» متصل‌کننده یو و وازونه، دسته چوبی گاوآهن‌های قدیم می‌باشد که برای شخم زدن به وسیله گاو استفاده می‌شد.

۴- «گوان» تیغه آهنی گاوآهن یا خیش بود که به دم پرسرشت نصب می‌شد و کار کندن زمین را انجام می‌داد.

۵- «مُشت دارون» قسمتی که برای هدایت خیش یا گاوآهن‌های قدیم در دست گرفته می‌شده است.

۶- «وازونه» دو چوب موازی در گاوآهن‌های قدیم بود که در پایین آن پرسرشت، در وسطش تیرخیش و در بالایش مُشت دارون نصب می‌شد.

۷- «یو» بارتولمه، یوغ را از ریشه اوستایی yaog در معنی «اسب را به گردونه بستن» می‌داند (Bartholimae, ۱۹۰۴: ۱۲۲۸ - ۱۲۲۹) که واج «گک» به «غ» بدل شده است. در برهان «جوه» به معنی یوغ یا جوغ شمرده شده است: «جوه بر وزن کوه، به معنی جوق است و آن چوبی باشد که بر گردن گاو زراعت نهند» (برهان، ۱۳۷۶: ۶۰۲). یوغ، تخته‌ای چوبی، دارای سه الی چهار سوراخ بوده که «تیرخیش» توسط «هُرَجَنگ» به آن متصل می‌شده است به منظور اینکه بتوانند زمین را شیار و شخم بزنند. این واژه در زبان فرانسه به صورت joug کاربرد دارد.



«یو» اجزای مختلفی دارد، این اجزا شامل: ۱- «بندسیئون» نخ‌های محکم طناب ماندی بود که در یک طرف به «چوغ‌سینیون» و در طرف دیگر به چوبی که دارای زبانه یا فررفتگی بود، متصل می‌شد. هنگامی که یوغ بر گردن گاو گذاشته می‌شد، «بندسیئون» زیر گردن حیوان قرار می‌گرفت. ۲- «چوغ‌سیئون» چهار چوب محکمی بود که هر کدام از آن را در یک سوراخ یوغ قرار می‌دادند. سپس بعد از قرار دادن یوغ بر سر حیوان، در اطراف گردن گاو قرار می‌گرفت تا با کمک «بندسیئون» محکم شود. ۳- «هَرَجَنگ» چرم محکمی که تیرخیش را به یوغ متصل می‌نمود. این چرم عموماً سه‌لایه بود که برای محکم شدن بیشتر به هم دوخته می‌شد. به مرور زمان به جای چرم از آهن استفاده می‌شد. ۴- «پَرَنگ» چوب کوچکی که برای اتصال «یو» (یوغ) و «تیرخیش» می‌باشد.

خیش چی *xišči*: بذرکار، شیار زن محلی، نوعی وسیله که عموماً بعد از شخم زدن زمین یا برای آماده‌سازی بیشتر آن جهت کاشت بذر استفاده می‌شده است.

دالاق *dālāq*: زنگ فلزی بزرگ یا کوچک که بر گردن حیوانات اهلی قرار می‌دادند.

دَسخاله *dasxāla*: نوعی داس کوچک که با آن علف‌ها را درو می‌کنند.

دنده کِش *dandekes*: شن کش باغبانی، این وسیله دندانه‌دار که به یک دسته وصل شده به نوعی کار جارو زدن را روی خاک انجام می‌دهد. از این وسیله برای جمع کردن برگ، سنگ، کلوخ و علف‌های هرز از روی سطح خاک استفاده می‌شود.

دِنگ *deng*: ابزاری دارای یک تیر و یک وزنه که برای سفید کردن برنج استفاده می‌کردند. بدین ترتیب که وسط آن را به تکیه‌گاهی وصل کرده آنگاه برنج را در چاله‌ای کوچک می‌ریختند و با قرار دادن و برداشتن آن، وزنه بر روی برنج فرود می‌آمد.

دول *dūl*: ظرف چرمی یا فلزی که بدان آب کشند. (معین، ۱۳۸۶: ۷۰۴)، دلو

زَمَبَر *zambar*: ماله کشاورزی، از این وسیله برای آماده‌سازی زمین برای کشت استفاده می‌شود. این وسیله در نوع زنجیری (برای جابجایی خاک با حجم زیاد) و نوع معمولی (برای جابجایی حجم کمتری از خاک) کاربرد دارد.

سِلندر *selandr*: سیلندر تراکتور



شاغالداس āšqāldas: برای هدایت فرمان تراکتور روی اکسیل بسته می‌شود.
 علف خورد کن ?lef xord kon: وسیله‌ای برای بریدن علف‌هایی چون شبدر یونجه بود تا بعد از بریدن به اندازه دلخواه برای حیوانات اهلی چون گاو و گوسفند بریزند تا مصرف کنند.
 غلبول qalbūl: غربال، این واژه در فرهنگ نظام، نقل از لغت‌نامه دهخدا این گونه آمده است: «آلت بیختن که ظرفی است دارای دیواره مدور که عموماً از تخته است و ته ظرف دارای سوراخ‌های بسیار است که از روده یا مفتول بافته می‌شود.» از این وسیله برای جدا کردن ذرات درشت و ریز یا جدا کردن دانه‌های خوراکی از کاه، ریگ و مواد زائد استفاده می‌شود. این وسیله انواع مختلفی دارد، از جمله: ۱- «گم»، غربالی دارای سوراخ‌های درشت که برای پاک کردن ریگ‌ها و سفال‌های گندم و جو استفاده می‌شود. این غربال در آخرین مرحله پاک کردن غلات کاربرد دارد، در لغت‌نامه دهخدا به معنی چنبر غربال آمده است. ۲- «هُورِد»، نوعی غربال جهت پاک کردن یا بیختن غلاتی مانند گندم می‌باشد. ۳- «رَشِیِز»، غربالی دارای سوراخ‌های بسیار ریز می‌باشد تا کاه، سفال یا زائده‌های بسیار ریز از آن جدا شود.

فوتکونی fūtkūni: خرمن کوب

کامو kāmva: گُمباین

کَپِه kappa: ظرفی شبیه استامبولی که پشت و روی آن چرم نازکی داشت و از آن برای حمل میوه یا خاک استفاده می‌کردند.

کَپِه بیل kapa bil: قسمت آهنی سر بیل

کَچ بیل kajbil: بیل کُناسی، به کسی که کارش تخلیه چاه مستراح بود، از این وسیله استفاده می‌کرد.

کُرفی - کُرفی korfi - korpi: برای اتصال قطعات ادوات کشاورزی به کار می‌رود.

کِرِه kerra: ابزاری چوبی شبیه آسیاب‌های قدیم که برای کندن پوست برنج یا تبدیل شلتوک به برنج استفاده می‌شد. این وسیله دارای دو تکه چوب بوده که روی چوب زیری تکه سنگی قرار داشت. از این رو با کمک دستگیره و چرخاندن آن پوست شلتوک از برنج جدا می‌شد.



کوزه *kūza*: «ظرفی سفالین با سری تنگ و با دسته که در آن آب کنند.» (لغت‌نامهٔ دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۷۴۴) تنگ آب.

کولامرجون *kūlāmerjūn*: مترسک

کولوغ کود *kūlūgkūd*: کلوخ کوب، پتک چوبی با دسته‌ای بلند برای کوبیدن و نرم کردن کلوخ‌های بزرگ در زمین کشاورزی می‌باشد.

کولون *kūlūn*: «قید چوبی که پشت در نصب کنند و در را بدان بندند.» (معین، ۱۳۸۶: ۱۳۸۶) کلون یا کلان، قفل درب‌های قدیمی

کول *kowl*: سفال یا بتون دایره‌ای شکل که برای دهانه چاه یا قنات استفاده می‌شد، کول به مانند پلی کوچک بود که آب از درون آن رد می‌شد.

گالوار – جووال *gālvār/jūvāl*: کیسه‌هایی بزرگ که داخل آن کاه و علف ریخته و بر روی الاغ یا قاطر می‌گذاشتند.

گاله *gāla*: پارچه ضخیم دوخته شده‌ای که برای انتقال کود و یا خاک به وسیله الاغ استفاده می‌شده است.

گوم *gūm*: لوله سیمانی برای عبور آب

گواشک *lovāšk*: ابزاری شامل دو ریسمان در امتداد هم و یک چوب در میان ریسمان که پشت لب الاغ قرار داده می‌شده و با پیچاندن نخ‌ها و جمع کردن لب‌های حیوان مانع از حرکتش می‌شده است.

لوچی *loči*: سبد کوچکتر از لوده

لوده *loda*: سبدی بزرگ که با استفاده از چوب نازک ارغوان بافته می‌شود و بیشتر برای حمل میوه‌هایی مثل انگور استفاده می‌شد.

مرزکش / کت‌ور *marzkeš /katvar*: مرزبند، وسیله‌ای است برای ساختن کرت (*plot*) که با کمک دو بشقاب گود پارومانند که روبروی همدیگر قرار گرفته‌اند، خاک‌ها را در دو طرف داخل جمع، سپس به سمت وسط ریخته و در نهایت مرز بین کرت‌ها آماده می‌شود.

مکینه *makina*: موتور پمپ آب کشی، دستگاهی برای بالا کشیدن آب از داخل چاه



مُوره mora: ۱- مهره بدن ۲- پیچ و مهره

میخ نخود کاری mix noxod kari: وسیله‌ای چوبی به شکل میخ که برای سوراخ کردن زمین به منظور کاشت بذر حبوبات و ... به کار می‌رفت.

وار var: وسیله‌ای برای انتقال حجم زیادِ علوفه خشک یا غلاتی مانند گندم استفاده می‌کردند. واره vāre: مانعی که به وسیله دریاچه گلی یا آهنی بر دهانه جوی‌های کوچک به منظور هدایت آب در زمین گذاشته می‌شود. بستن آب واره به وسیله گل و لای و خاک می‌باشد که به آن اصطلاحاً واره بستن (بستن) می‌گویند. برای «واره گردوندن» (عوض کردن واره) نیز به این صورت عمل می‌کنند که وقتی قسمتی از زمین کشاورزی آبیاری شد و بخواهند جای دیگر را به اصطلاح تر کنند، باید واره جوی را عوض کنند تا محل مورد نظر آبیاری شود.

واز - واز دستی vāz / dasti vāz: از وسایل کشاورزی که شامل یک تخته چوبی با چندین دندان فلزی میخ مانند مخروطی شکل بود که با آن زمین را جهت آماده‌سازی بستر برای کشت بذر آماده می‌کردند. (تصویر ۳-۲)

هَرَبیز horbiz: غربالی با سوراخ‌های درشت

هَلبَل halbāl: غربالی دارای سطوح مشبک برای جدا کردن ذرات درشت و ریز که برای پاک کردن ریگ، کاه یا سفال‌های گندم، بذر یونجه و ... استفاده می‌شود. این وسیله در قهدریجان هَلبَل، ولی در برهان قاطع «هلخال» آورده شده است. «هلخال: آردبیز را گویند که پرویزن است و به عربی غربال خوانند.» (برهان، ۱۳۴۲: ۲۳۶۰)

هَمبُونَه hambūna: گونی از جنس پوست و بزرگتر از خیک، کیسه‌ای که از پوست نازک دباغی شده حیوان‌هایی نظیر بز و گوسفند تهیه می‌شود.

هَوَرچین horčīn: وسیله‌ای چوبی که برای جمع‌آوری کاه، پوشال و علوفه مورد استفاده قرار می‌گرفت. از این وسیله با کمک باد در اولین مرحله بوجاری استفاده می‌کنند به این صورت که خرمن کوبیده شده را بر باد می‌دهند تا کاه که وزن کمی دارد، از دانه جدا شود و کمی دورتر روی زمین قرار بگیرد. این وسیله در ناظم‌الاطبا به نقل از لغت‌نامه دهخدا این‌گونه آمده است:



«اوشین: آلتی از چوب و مانند پنجه و دسته‌دار به بزرگی پارو که خرمن کوبیده را بدان باد دهند و کاه را از دان سوا نمایند.»

این وسیله دارای انواع مختلفی می‌باشد، از جمله: ۱- «هورچین بُجری» از آن برای پاک کردن یا باد کشیدن غلات جهت جدا کردن کاه از دانه استفاده می‌کردند. ۲- «هورچین گُوجری» از آن برای بوجاری گندم و جو (جهت جدا کردن دانه از کاه) استفاده می‌کردند. (تصویر ۲-۲) ۳- «هورچین سه‌دنده» بعد از اینکه کار خرمن (جمع‌آوری گندم و جو) تمام می‌شد، سفال‌های آنها را با این وسیله می‌ریختند و جابجا می‌کردند. (تصویر ۱-۲) ۴- «هورچین هفت‌دنده» زمانی که به اصطلاح خرمن «یک‌چومه» می‌شد (منظور یک بار با کمک گاو روی خرمن حرکت داده بودند و آن غلات نرم‌تر شده بود) با کمک این وسیله به طرف «پری آشوم» (طرف راست آشوم) و بار دیگر مجدداً به طرف «اُخره» (طرف چپ آشوم) می‌ریختند. «هورچین هشت‌دنده» نیز هنگامی که خرمن به اصطلاح «دو چومه» می‌شد، به همین منظور استفاده می‌گردید. (تصویر ۱-۲)

یانه yana: نوعی هاون سنگی که در آن دانه گیاهان، حبوبات و ... را می‌ریزند و با دسته‌ای به نام «دس‌یانه» کوبیده تا برای استفاده خرد، ریز و نرم شود.

زمان‌ها و مکان‌های کشاورزی

زمان‌ها

بهار bāhār: فصل شکوفه زدن و رویدن گیاهان

پایز pāyZ: فصل برداشت محصولات کشاورزی.

تابسون tābessūn: تابستان، زمان کاشت محصولات کشاورزی می‌باشد. این فصل به چله بزرگ و کوچک تقسیم می‌شد، به این صورت که چله بزرگ تابستان از یک تیر تا دهم مرداد و چله کوچک تابستان از دهم مرداد تا آخر مرداد بود.

زمسون zemassūn: زمستان، این فصل به چله بزرگ و کوچک تقسیم می‌شد، به این صورت که چله بزرگ زمستان از یک دی ماه تا دهم بهمن و چله کوچک زمستان از دهم بهمن تا آخر بهمن می‌شد. با توجه به تغییرات شرایط محیطی واژه و اصطلاحاتی به نام «چوقون» و «قنوش» در



ایام سرد وجود داشت که می‌توان آنها را این‌گونه بیان کرد: «چوقون» به واژه‌ای برای توصیف از بین رفتن یا سرمازدگی احشام در اثر باد، برف و سرمای بیش از حد گفته می‌شد که در زمان کوچ به مناطق سردسیری استان اصفهان و یا چهار مهال بختیاری به وقوع می‌پیوست و باعث از بین رفتن احشام می‌گردید و چوپانان تنها می‌توانستند پوست احشام را جدا کرده و با خود بیاورند. زمان وقوع آن ۲۵، ۳۶، ۴۵ و ۷۵ روز بعد از عید بود که این ایام به نام «قنوش» نام‌گذاری شده بود. به بیان دیگر به بارش‌های رگباری در فصل نسیان «قنوش» گویند.

داستانی بر این باور وجود دارد که وقتی چله بزرگ نزدیک چله کوچک می‌شود، چله کوچک او را سرزنش می‌کند و می‌گوید: «برو که بسیار طولانی بودی، ولی اصلاً سرد نبود. حالا سرمایی به تو نشان خواهم داد به این صورت که اگر به جای تو باشم، پیرمردها را به چاله کرسی و پیرزن‌ها را کنار اجاق (کلیک) می‌خشکانم.» چله بزرگ هم ناراحت می‌شود و برای اینکه جلوی او کم نیاورد، در روزهای آخر به ویژه چهار روز آخرش سرمای شدیدی ایجاد می‌کند. بر همین اساس زمانی که هوا گرم‌تر می‌شود، مردم می‌گفتند: «باباسرما برو دیگه.» پس چله کوچک می‌آمد. همچنین وقتی هوا خیلی سرد می‌شد، این شعر را زمزمه می‌کردند: «چارچار چله‌ها شد، زق زق بچه‌ها شد، میو میو گربه‌ها شد.» پس باباسرما می‌رفت و ننه‌سرما می‌آمد و تمام زمستان نیز کنار مردم می‌ماند تا بابانوروز از راه برسد.

قاریاز qāriyāz: به دوره زمانی از اول فروردین تا ۷۵ روز پس از آن گفته می‌شد.

قَفای qefāy: کاشت محصول بعد از تاریخ مناسب آن

قُوس quōs: نام یکی از ماه‌های سال در پاییز، آذر

گیاهان و درختان

آمبه amba: آمبه، میوه‌ای گرمسیری است که در اوایل اردیبهشت به صورت سبز و در نیمه دوم خرداد ماه به بعد به صورت رسیده برداشت می‌شود.



بادوم کوی *badūm kūy*: بادام کوهی، مقاوم به شرایط نامساعد و کم آبی بوده و در انواع مختلف خاک رشد می‌کند. محصول آن در فصل بهار (در اواخر اردیبهشت ماه تا اوایل تیرماه) قابل برداشت است.

پرتقال *portāqāl*: پرتقال، میوه‌ای از نوع مرکبات که ویژه مناطق مرطوب می‌باشد. این محصول بسته به شرایط آب و هوایی هر منطقه زمان کاشت و برداشت آن متفاوت است. پسته *pessa*: پسته یا طلای سبز درختی است که در بیش از ۵ استان ایران تولید می‌شود، ولی زمان برداشت آن در همه جا یکسان نیست و بیشتر از اواخر مرداد ماه شروع و تا اواخر مهر ماه ادامه پیدا می‌کند.

پمبه *pamba*: پنبه یا طلای سفید، زمان کاشت آن از نیمه دوم فروردین تا نیمه دوم اردیبهشت ماه می‌باشد. زمان برداشت آن نیز بسته به مناطق گرمسیری یا معتدل بعد از باز شدن غوزه‌ها حدوداً از اواخر شهریور یا مهر شروع و تا اوایل دی ماه ادامه پیدا می‌یابد.

خیال *čeyāl*: خیار، این گیاه در فضای آزاد یا گلخانه کشت می‌شود. زمان کاشت آن از اواخر فروردین تا اواخر اردیبهشت و فصل برداشت آن در استان‌های مختلف ایران متفاوت می‌باشد. ریحون *reθhon*: ریحان، گیاهی بهاره، یک ساله، معطر و دارای رنگ‌های سبز، لیمویی و بنفش می‌باشد. زمان کاشت آن در هوای گرم، عموماً زمانی که هوا سرد و یخبندان نباشد و زمان برداشت نیز در اوایل تابستان، اواخر زمستان و اواسط پاییز صورت می‌گیرد.

شووید *šūvid*: شبت یا شوید، گیاهی یک یا دو ساله و معطر که در مناطق بسیار آفتاب گیر رشد خوبی دارد. زمان کاشت آن یک یا دو هفته قبل از آخرین سرمای بهاری بوده و به محض اینکه چهار الی پنج برگ درآورد، می‌توان آن را برداشت نمود.

کنجت *konjet*: کنجد، گیاهی است با نام علمی *Sesamum indicum* که در اواسط اردیبهشت کاشته می‌شوند.

اسپرزه *esparza*: اسفزه، گیاهی دارویی و معطر است. بهترین زمان برداشت آن هنگامی است که سنبله‌ها به رنگ قهوه‌ای مایل به قرمز درآیند و برگ‌ها نیز خشک شوند.



اُسْطُخُدوس ostoxodos: اُسْطُوخُدوس، گیاهی خودروی چند ساله و همیشه سبز است که دارای بوی مطبوع و طعم تلخ می‌باشد. زمانی که گل‌ها روی گیاه (اوایل تیر و اواسط مرداد) ظاهر شدند، برداشت آن آغاز می‌شود.

اِسَبِنَاق esbenāq: اسفناج، گیاهی است از خانوادهٔ چغندرقد که زمان کاشت آن بهار و پاییز و زمان برداشت آن قبل از شروع به گل کردن می‌باشد.

اِنجیل enjil: آنجیر، میوه‌ای بهشتی که جزء میوه‌های مناطق گرمسیری به شمار می‌رود. زمان برداشت آن اوایل مرداد و برداشت آن نیز از نیمهٔ دوم مردادماه تا اواسط مهرماه به طول می‌انجامد.

اَنگور اَلْقَى angor oloqi: نوعی انگور درشت، اما بی‌مزه

اَنگور مَرّه angor merra: انگور حسینی یا ریش‌بابا دارای دانه یا حبه‌های درشت است که طول هر دانهٔ آن تا ۳ سانتی‌متر نیز می‌رسد.

اَلوچه āloča: گوجهٔ سبز، میوهٔ آبدار و کوچکی است که به عنوان یکی از محبوب‌ترین میوه‌های فصل بهار شمرده می‌شود

اَلوشنگ ālošang: آلاشنگ، گیاهی خودرو است که بیشتر در کنار شالیزارها می‌روید.

باقلالی bāqālī: «گیاهی از تیرهٔ پروانه‌واران جزو دستهٔ پیچی‌ها که یکساله است و ارتفاعش گاهی تا یک متر می‌رسد. برگ‌هایش مرکب شانه‌یی و شامل ۲ یا ۴ زوج برگچه می‌باشد. گل‌هایش بنفش یا سفید با یک لکهٔ سیاه روی هر یک از بال‌ها می‌باشد.» (معین، ۱۳۸۶: ۲۳۶). در ایران دانهٔ رسیدهٔ باقلا (باقلی) در غذا و خوراکی‌ها بسیار مصرف می‌شود.

بُته bota: بوته

بیدینجیل bidinjil: بیدانجیر، گیاهی خودرو است که در اطراف مزارع روییده می‌شود. زمان کشت آن از اواسط اسفند تا اواخر فروردین که خطر سرما از بین رفته است، می‌باشد. عوام از آن برای رفع چشم‌زخم استفاده می‌کنند.

تاجریزی tajrizi: گیاهی خودرو شبیه گوجه‌فرنگی، ولی بسیار کوچکتر که دارای دانه‌های قرمز رنگ کوچک می‌باشد و برای درمان بیماری بواسیر، اسهال، دندان‌درد و ... مورد استفاده قرار می‌گیرد.



تَرخونی - تلخونی *tarxūni / talxūni*: ترخان، گیاهی علفی یک ساله دارای برگ‌های بلند و باریک و گل‌های زردرنگ می‌باشد. این گیاه از اوایل فروردین تا اواخر خرداد ماه کشت می‌شود. تَرشای - تراشای *tarašāy / tarāšāy*: تره‌شاهی یا تره‌تیزک، سبزی یک‌ساله، دارای طعم تند و زمان کاشت آن فصل پاییز و بهار می‌باشد.

تُرُشِک *torošek*: گیاهی خودرو و ترش مزه که دارای رنگ سبز تیره و همچنین به شکل برگ چغندر می‌باشد.

تلخه *talxa*: در کتاب کوچه این گونه آمده است. «گیاه هرزی است با دانه‌های بسیار تلخ که چون با گندم آرد شود آن را نیز تلخ کند.» این گیاه تلخ‌مزه، علف هرزِ باغ‌ها، صیفی‌جات و زمین‌های بایر می‌باشد.

تَمبَاکو *tambākū*: تنباکو، گیاهی با برگ‌های پهن که در اوایل مرداد ماه در خزانه کشت و در ماه مهر به زمین اصلی منتقل می‌شود و تا نیمه اول اردیبهشت ادامه می‌یابد. تیلنگی - تلنگی *telengi / tilingi*: قسمتی از خوشه انگور

جُلِوَزَغ *jolvezağ*: جلبک

جو دوسر *jo dosar*: یولاف، گیاهی با گل‌های ریز که به عنوان غذای دام کشت می‌شود. این گیاه در مقایسه با دیگر غلات از ارزش غذایی بسیاری برخوردار است. چلتوک *čaltūk*: شلتوک، به دانه برنج برداشت شده بعد از خرمنکوبی اطلاق می‌شود.

چوگوندر *čūgūndar*: چغندر، گیاهی است دو ساله، دارای گل‌های سبزرنگ و بدون گلبرگ که در اواخر اسفند و اوایل فروردین کشت می‌شود.

چووه *čūva*: مَخَلَصَه، گیاهی دارای خواص دارویی با نام علمی «*Pyrethrum daisy*» می‌باشد که در گذشته برای شستن لباس مورد استفاده قرار می‌گرفت.

خاکیشی *xākiši*: خاکشیر، گیاهی علفی یک ساله یا دو ساله که به صورت خودرو در پاییز یا بهار رشد می‌کند. این گیاه در زبان عربی به «خبه» و «بدرالخمخم» معروف است.

خربوزه *xarbūza*: خربزه، گیاهی است یک ساله دارای ساقه‌های طویل که به دو صورت آبی و دیم نیز کشت می‌شود. زمان کاشت آن اواسط بهار تا اوایل تابستان می‌باشد.



خرماخَرَكِ *xormā xarek*: نوعی خرماي زرد يا قهوه‌اي رنگ که بعد از خشک کردن به نخ می‌کشند. (خرمای عجم‌گُش)

خُلْفَه *xolfa*: خرفه «نام گیاهی است و آن را به پارسی پرپهن گویند و معرب آن خرفج است و آن به عربی ببقلة الحمقاء معروف است.» (لغت‌نامهٔ دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۴۲۷)

خیال زردی *čeyāl zardi*: خیار بسیار رسیده و زرد شده

سبزی *sabzi*: تره، گیاهی چندساله که در اوایل بهار یا پاییز کشت می‌شود. این سبزی در سال‌های اول دارای برگ‌های ظریف و ترد بوده، ولی بعد از چند بار چیدن برگ‌هایش ضخیم و پهن می‌شود.

سَبَل *sabl*: سرو، درختی است که برای ایجاد حصار، کاشت در بزرگراه‌ها و جلوگیری از فرسایش خاک مناسب می‌باشد و بهترین زمان کاشت آن اوایل بهار است.

سُمبَلِطِیو *somboletiv*: سنبل طیب یا علف گربه با نام علمی «*Valeriana officinalis*» که مصارف دارویی نیز دارد. بهترین زمان کشت مستقیم سنبل طیب یسته به شرایط آب هوایی محل رویش، اوایل بهار و برای کشت غیرمستقیم آن اواسط تابستان (نیمهٔ دوم تیرماه) می‌باشد.

سِمسُورِی *semsūri*: طالبی، جزء صیفی‌جات می‌باشد. بذر آن در نواحی معتدل در اواخر یا اواسط بهار و در نواحی گرمسیر در اواسط زمستان کشت می‌شود.

سَنجَتِ *sanjet*: سنجد، درختی است با شاخه‌های خاردار و گل‌های کوچک زردرنگ و معطر که از نظر ظاهری شبیه به درختان بید می‌باشد. زمان گل‌دهی آن در اردیبهشت بوده و در اواخر تابستان و پاییز میوه‌های تخم‌مرغ شکل آن ظاهر می‌شوند.

سوت *sūt*: ایارسلام، نوعی علف هرز با نام علمی «*Cyperus esculentus*» که در باغات و مزارع به صورت خودرو می‌روید.

سوفال *sūfāl*: سفال، ساقه خشک گندم و جو

سه‌فَسُون *sefessūn*: سه‌پستان، گیاهی دارویی که از پوست، برگ و میوهٔ آن استفاده می‌کنند.

این گیاه در بندر چابهار، به ویژه سواحل خلیج فارس و جزیرهٔ خارک کشت می‌شود.



سیب‌زمینی *sibzimini*: سیب‌زمینی، گیاهی دارای گونه‌های مختلف (زودرس، معمولی و اصلی) است که نیاز به نور زیادی دارد. سیب‌زمینی‌های کاشته شده بسته به گونه آن از تیرماه تا شهریور آماده برداشت می‌شوند.

شآتَره *šātara*: شاه‌تره، گیاهی خودرو و صحرایی به رنگ سبز کم‌رنگ است. بهترین زمان برداشت گیاه در فصل بهار بعد از زمان گل‌دهی می‌باشد.

شُدَر *šodar*: شبدر، گیاهی یک‌ساله، دارای گل‌های زرشکی یا ارغوانی که از اواخر زمستان تا اوایل بهار رشد دارد، ولیکن رشد اصلی‌اش در طول زمستان به حالت خوابیده می‌باشد. زندگی این گیاه در سراسر بهار و اوایل تابستان ادامه می‌یابد و بعد از اینکه تولید بذر نمود، رشدش متوقف خواهد شد.

شَمبیلِه *šambila*: شنبلیله، گیاهی علفی، یک‌ساله که در طول رویش به هوای گرم نیاز دارد. معمولاً میوه یا دانه آن بعد از چهار تا پنج هفته بعد از گل‌دهی آماده برداشت می‌شود.

شودرغوره *šodarğora*: شبدر یا علوفه خشک شده
قُدومه *qūdūma*: قدومه، گیاهی خودرو و صحرایی شبیه به عدس، ولی کوچک و پهن‌تر می‌باشد.

قِیچی - قِیسی *qeyči / qeysi*: زردآلوی خشک که کمی تر باشد.

کُچه *koča*: جوانه بذر یا جوانه گیاه

کِلاسور *kelāsor*: نوعی علف هرز شبیه تره که خواص درمانی زیادی دارد. در گذشته آن را خرد کرده و داخل خمیر نان می‌ریختند سپس بعد از وِر آمدن نان کلاسور می‌پختند.

کُلُفتو *kolofto*: آفتابگردان، گیاهی مقاوم یک‌ساله که زمان برداشت آن بسته به نوع و دانه آن متفاوت است. «تخمه کُلُفتو» نیز به معنی تخم آفتابگردان می‌باشد.

کِوج *kevej*: درختچه یا درخت زالزالک، دارای شاخه‌های انبوه و میوه کوچک می‌باشد. از نظر ساختمانی نیز یک میوه دانه‌دار حاوی یک بذر دارد که با آماده شدن شرایط مناسب در بهار کاشته می‌شود.



کودو سیفید *sifid dūkū*: کدو تنبل، گیاهی است درشت، بیضوی یا کروی شکل که بذره‌های آن را می‌توان بین فروردین تا خرداد ماه کاشت. بعد از برداشت نیز بین چهار الی شش ماه در دمای ۱۰ درجه سانتیگراد نگهداری نمود.

گوشه *kowša*: گلرنگ، گیاهی دارویی که در بعضی استان‌های جنوبی به نام گل خشت است. این گیاه برای درمان تب بسیار مفید است. زمان کاشت آن در مناطق سردسیر (اواسط اسفند ماه) و مناطق معتدل (اواخر بهمن ماه) می‌باشد. برداشت دانه و گل آن نیز بسته به نوع آن و عوامل محیطی (دما و رطوبت) متفاوت است.

کولوزه *kūlūza*: کلوز، غوزه شکفته شده پنبه

کومبوزه *kūmbūza*: گُمبزه، طالبی، گرمک یا خربزه نارس

کومبوزه کپر *kapar kūmbūza*: ذغال‌لخته، درخت ذغال‌لخته به طور طبیعی در بعضی مناطق کشور رشد می‌کند. ذغال‌لخته دارای مزیت‌های دارویی و ارزش غذایی بسیاری است. میوه آن نیز در اواخر تابستان می‌رسد.

کیکج *keykoj*: منداب، گیاهی یک‌ساله و کوتاه (حدوداً ۶۰ سانتی متر) به شکل نعناع دارای برگ‌های سبز کم‌رنگ و گل‌های بسیار ریز زردرنگ که دارای دانه‌های روغنی است. در قدیم، روغنش را در عصاره‌ها می‌گرفتند و برای مصرف داخل چراغ‌هایشان می‌ریختند. امروزه از این روغن برای کاهش درد مفاصل، دردهای عضلانی، تسکین درد آرتروز و سیاتیک استفاده می‌کنند.

کچه کردن *koča kardan*: برای بیان جوانه زدن بذرهایی مانند گندم، جو، پیاز و ... گفته می‌شود.

کوزل *kūzel*: گندم و جو که پس از خرمن کوبی هنوز از پوسته یا غلاف آن جدا نشدند، خوشه‌های گندم کوبیده نشده.

کونه *kona*: به طبق یا قسمت تحتانی غده پیاز گفته می‌شود.

گارسک *gārsek*: سوروف، گونه‌ای از علف هرز یک ساله مزارع شالیزار، صیفی جات و باغات که به وسیله بذر تکثیر پیدا می‌کند.



گِرا gerā: درختچه‌ای در مناطق بیابانی و شور

گَز عِلْفی gaz alefi: گزانگبین، ماده‌ای زردرنگ، شیرین و مطبوع که در ساقه یا بوته گز تولید شده تا با استفاده از آن بتوانند شیرینی گز تهیه کنند. برای تهیه ماده زردرنگ (تقریباً در اواخر تابستان) زیر درختچه‌ها چادری می‌اندازند سپس با چوب، محکم به شاخه‌ها می‌زنند تا مواد مترشحه را جمع‌آوری کنند.

لَپَر lapar: لپه زرد، یک منبع عالی پروتئین است که در ایران با نام علمی «Cajanus» شناخته می‌شود.

مِجُو mejjū: شیرین بیان، گیاهی چندساله، دارای برگ‌های متناوب و گل‌هایی به رنگ بنفش، سفید و زرد است. زمان گل‌دهی آن اواخر بهار و اوایل تابستان (خرداد - تیر) می‌باشد. قسمت مورد استفاده آن ریشه آن است که طول ریشه آن بسته به نوع گیاه و شرایط اقلیمی اش متفاوت می‌باشد.

مُچَه močča: از مک، علف هرز باغ‌ها و مزارع، گیاهی چند ساله، با بوته کوچک و طعم تند می‌باشد.

مَرغ marg: نوعی علف هرز شبیه چمن که سطح زیادی از زمین را می‌پوشاند و در هر نوع خاکی نیز می‌تواند رشد کند.

مِوِه mūva: میوه، برای بیان میوه‌ها به کار برده می‌شود.

مُویز moviz: نوعی کشمش است که از انگور شاهانی یا جبه‌های درشت انگور سیاه تهیه می‌شود.

ناهال nāhāl: نهال، ۱- درخت نونشانده ۲- گیاهی که از جایی بکنند و در جای دیگر بکارند.

نَرگیل nargil: نارگیل، میوه‌ای است مقوی و سرشار از ویتامین‌های مختلف که میوه‌دهی آن به فصل خاصی محدود نمی‌شود، از این رو در سراسر سال می‌توان بر روی آن درختان، نارگیل مشاهده نمود.

نَنا nanā: نعناع، یکی از گیاهان با خواص دارویی متنوع می‌باشد که نام علمی آن «Mentha L. spicata» است. زمان کاشت آن در بهار، اواخر اردیبهشت و اوایل خرداد می‌باشد.



نون غِلاغ nūn ḡelāḡ: پنیرک (Mallow)، گیاهی دارویی یک یا چند ساله، دارای برگ‌های بزرگ و گل‌هایی به رنگ مایل به بنفش بوده که به صورت خوردو در مناطق خشک و آفتابی می‌روید.

هندونه handona: هندوانه، مخصوص مناطق دارای تابستان بلند و گرم و خشک تا نسبتاً مرطوب است. برای داشتن هندوانه بهتر باید در اواخر پاییز یا اوایل زمستان زمین را آماده کاشت نمود. هندونه غِلاغی handona ḡelāḡi: علفی هرز به نام پنجه‌کلاغی که دارای گل‌های قرمز رنگ می‌باشد. این گیاه دارای ریشه‌های بلند است که مانع رشد گیاهان می‌شود. هندونه مادی مُرده madimorda handona: هندوانه خشک‌شده‌ای که بوتۀ خشک آن باعث بدمزه شدن آن شده است. اگر بوتۀ زودتر از رسیدن محصول خشک شود، میوه آن نامرغوب و بدمزه می‌شود. در این صورت مادی مرده (مادرمرده) گویند. هولو hūlo: گیاهی است درختی و کوچک که عمر کوتاهی دارد. برداشت این میوه بسته به زودرس یا دیررس بودن آن از اواخر اردیبهشت ماه شروع می‌شود.

مکان‌ها

اُشنار ošnār: سوراخی زیر دیوار باغ‌ها که آب از آنجا عبور می‌کند. معمولاً بیشتر جانوران برای دسترسی به باغ‌های میوه و همچنین برای فرار از دست باغبانان از این راه استفاده می‌کردند. بالاخونه bālāxūna: انباری که عموماً یک طبقه بالاتر از اتاق قرار داشت. تُخدون toxdūn: تخمدان، «خزانه، محلی است که در آن بذر گیاهان را به صورت انبوه می‌کارند و پس از سبز شدن و رسیدن به رشد کافی از آنجا به محل اصلی منتقل می‌کنند.» (راعی، ۱۳۸۸: ۱۵۹) چاروق čāroq: جایی که مادی‌های بزرگ از زیرزمین عبور می‌کند و با زدن پلی، جوی‌های کوچک آب نیز از روی مادی‌ها عبور می‌کند. خَرمن xarman: به محل انباشته شدن محصولات درو شده بر روی هم گفته می‌شود تا در زمان معین به اصطلاح با «چوم کردن» عمل خرمن‌کوبی با کمک گاو یا الاغ بر روی خوشه‌ها انجام شود تا بتوانند کاه‌ها و دانه‌ها را از هم جدا کنند.



دَم جوغ dam jūq: محل خروج آب از جوی می‌باشد، واژه دَم به معنی آغاز به کار می‌رود، مانند دَم صبح، دَم آفتاب‌غروب، دم اذان و ...

سائین sāyon: سایبان

سَردر sardar: کتیبه بالای در خانه

صَحرا sahrā: مزرعه

کادون kādūn: کاهدان، محلی برای ذخیره زمستانی که گاه را در آنجا انبار می‌کنند.

کته kata: محفظه‌ای در دیوار به مانند طاقچه بزرگ که غلات یا خشکبار را در آن می‌ریختند.

کته گندوم kata gandūm: انبار گندم، چهار دیواری کوچک (جادر مانند) که جلوی آن را با خشت (شبه یک کمد گلی می‌بستند و یک خشت از بالا برای ریختن و پر کردن کته باز می‌گذاشتند و یک خشت از پایین برای برداشتن گندم باز می‌گذاشتند).

کَریز kariz: قنات

ویرُ viro: ویراب، به صورت کانالی افقی در داخل زمین حفر می‌شدند و به آب قنات و یا چاه دسترسی پیدا می‌کردند و حکم آب انبار را داشتند. در طرف شرق کدرگان، قنات خمینی شهر با پنج ورودی (یا همان ویرُ) وجود داشت که شامل ویراب‌هایی چون: ویرُ کربلایی غلام، ویرُ شغالی و ویرُ پودی (واقع در محله سفلی) و ویرُ مشهدی خداداد، ویرُ حسین کوپلی (واقع در محله علیا) می‌شد. این ویروها دارای شیب زیاد و پله برای پایین رفتن بود تا خانم‌ها بتوانند لباس‌های خود را در آن آب قنات بشویند.

واحدهای اندازه‌گیری کشاورزی

اِکتار ektār: هکتار، واحد اندازه‌گیری مساحت زمین‌های کشاورزی معادل ۱۰۰۰۰ مترمربع می‌باشد.

جیریب jirīb: جریب، واحدی برای تعیین مساحت اراضی برابر با ۱۰۰۰ مترمربع، معادل ده قَفیز. (رک: قَفیس) این واژه در برخی مناطق به این معنی به کار می‌رود. در عجایب‌المخلوقات آمده

است: «و سر قله به مساحت صد جریب است.» (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۵۲-۱۵۳)



چارِکی - چارِک čāreki/ čārek: «یک چهارم من که معادل ده سیر است.» (معین، ۱۳۸۶: ۵۵۰)، واحدی جهت تقسیم زمین‌های کشاورزی که معادل یک چهارم هر چیز می‌باشد.
حَبّه habba: کوچک‌ترین واحد، جهت تقسیم زمین‌های کشاورزی (۱/۷۲) از مالکیت یک مزرعه) رک: دُنْگ

خَلْوَار xalvār: خروار، برابر با ۳۰۰ کیلوگرم و ۶۴۰۰ مثقال است.

دُنْگ dong: «شش یک چیزی، سدس چیزی» (لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۰۰۱)، دانگ، واحد تقسیم زمین و ملک می‌باشد. هر واحد مالکیتی به شش دانگ تقسیم می‌شود. هر دانگ خود ۱۲ حبه است. این واژه در بیشتر گویش‌ها کاربرد دارد، مانند قمشه شهرضا (راعی، ۱۳۸۸: ۱۶۲) و نی‌ریز فارس (صیادکوه و عماد، ۱۳۹۰: ۱۱۵).

ذَر zar: ذرع، معادل ۱۰۴ سانتی‌متر

طاق tāq: بزرگترین واحد تقسیم‌بندی زمین‌های کشاورزی شمرده می‌شود و در تقسیم‌بندی حَقّابه‌ها معادل یک‌هفتم سهم است. در گذشته زمین‌های کشاورزی قهدریجان دارای ۱۵ طاق بود که ۸ طاق آن مربوط به محله سفلی و ۷ طاق متعلق به محله علیا می‌شد. همچنین یک طاق اضافی اشاره به طاق اربابی در محله سفلی دارد که از دادن مالیات معاف بوده است. این زمین‌ها به مساحتی بالغ بر بیش از ۶۰۰۰ هکتار زمین‌های مساعد کشاورزی را شامل می‌شده است.

قَفِیس qefis: قفیز، واحد اندازه‌گیری زمین برابر با صد متر مربع است. هر ده قفیز معادل یک جریب و هر ده جریب معادل یک هکتار می‌باشد.

گَز gez: یکی از واحدهای رایج طول در قدیم معادل یک ذرع یا یک متر می‌باشد که برای اندازه‌گیری زمین یا پارچه استفاده می‌شد.

یه‌مَن yeman: ۶ کیلو (۳۰۰۰ گرم) معادل ۴ تا صدَرَم، هشت تا پنجاه، ۱۶ تا دَنار و دو تا نیم‌من است.



حیوانات، جانوران و حشرات در حوزه کشاورزی

مفید

خَرخاکی *xarxāki*: «حشره‌ای خاکی رنگ به اندازه باقلا و دارای چندین پای کوتاه در جاهای نمناک و در خانه‌ها در زیر فرش و میان خاک به سر می‌برد و آن را هدبه و پرپا هم می‌گویند.» (عمید، ۱۳۶۳: ۸۴۵) نوعی سوسک خاکی رنگ

خنج *xenj*: کرم خاکی که در باغچه‌ها باعث رشد و نمو گیاه می‌شود.
 غروس خودا *rūs xūdā*?: «حشره کوچک سرخ رنگی که چهار بال دارد و دو بال ضخیم آن روی دو بال نازک قرار گرفته غالباً روی درخت پیدا می‌شود و از شته‌های درختان تغذیه می‌کند.» (عمید، ۱۳۶۳: ۱۶۴۱)، حشره کفشدوزک

وَرزُو *varzo*: فارسی میانه *warzāg* (مکتزی، ۱۳۷۳: ۳۱۹). گاو نر شخم زننده زمین کشاورزی
 یابو یخ کش - یابو اَ کِش *yābū yax keš / yābo o keš*: برای آب کشیدن از چاه یا حمل یخ‌های بزرگ از اسب‌های نر خیلی بزرگ استفاده می‌کردند.

غیر مفید

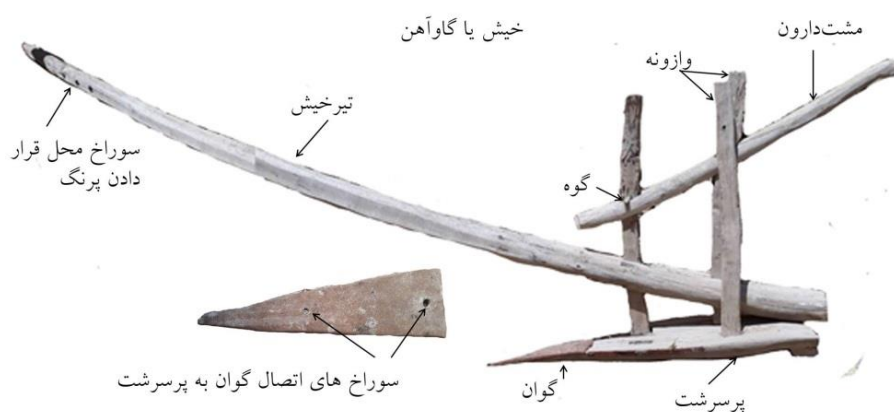
چَخْرِسِک *čaxrisek*: سوسری، نوعی سوسک قهوه‌ای رنگ که در حمام و چاه فاضلاب‌ها وجود دارند.

سِن *sen*: از آفت‌های گیاهان به ویژه گندم می‌باشد که بر روی گندم تخم‌ریزی می‌کند. گونه‌ای از سن‌ها به نام «ساس» شیره درختان را می‌مکد و به مانند «سن» بوی بدی از خود منتشر می‌کند.
 شِفْتِه *šefta*: ۱- شته یا شپشک، آفت گیاهی ۲- سنگریزه

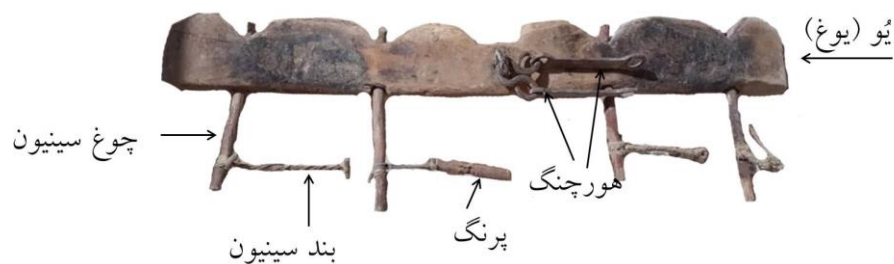
مارسومبولک *mārsūmbūlek*: آبدزدک، در لغت‌نامه دهخدا این گونه آمده است: «قسمی حشره چند زنبوری سرخ که در زیر خاک باشد و ریشه نباتات خورد و آن را تباه کند و حوض و امثال آن را سوراخ کند و در بعضی ولایات آن را زمین سنبه گویند. پشیل.» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۷۱) در کتاب کوچه نیز به این معنی می‌باشد: «حشره‌ای شبیه به سوسک قرمز، ولی باریک‌تر از آن، با دو

شاخک بر سرش، که در جاهای مرطوب نظیر آب انبار و کنار حوض و باغچه و زیر گلدان‌ها
 زندگی می‌کند.»

مَلَخِ عِلْفِي melax ?lefi: شیخک یا آخوندک، «نام عام دو حشره از ملخ بزرگتر با پاهای بلند و
 سری بزرگ به رنگ سبز.» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۵۸)



تصویر ۱: نمایی از یک خیش یا گاو آهن و اجزای آن





تصویر ۲: نمایی از انواع مختلف وسایل کشاورزی جهت کشت، داشت و برداشت: ۱- هورچین سه‌دنده، هفت‌دنده و هشت‌دنده ۲- هورچین گوجری ۳- وازدستی ۳- بیل تراش ۴- بیل آبه ۵- بیل نوکی ۶- آپاشی

نتیجه‌گیری

این پژوهش نتایجی دربرداشت که می‌توان به این موارد اشاره داشت:

- ۱- کشاورزی در شهر قهدریجان همواره به عنوان یکی از منابع مهم و اساسی درآمد مردم مطرح بوده است. در این میان واژگان و اصطلاحات کشاورزی بسیاری در این زمینه وجود دارد که در این مقاله تقریباً در حدود ۲۸۶ واژه در قسمت‌های مختلفی مانند اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی، ابزار و وسایل، واحدهای اندازه‌گیری کشاورزی، زمان‌ها و مکان‌های کشاورزی و ... گردآوری و ثبت و ضبط گردید تا در اختیار پژوهشگران و علاقه‌مندان قرار گیرند. امید است، مقاله حاضر بتواند زبان پژوهان و پژوهشگران را به جنبه‌های دیگر این گویش جلب کند تا با بررسی گویش‌های مختلف، این سرمایه‌های ملی گردآوری و در گنجینه زبان ذخیره شوند.
- ۲- بسیاری از اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی با مناطق همجوار یا دیگر مناطق با همان تلفظ و معنی یا با اندک تغییری در لفظ و معنی مشترک هستند. از این رو بیشتر آنها قدیمی بوده و تبارشناسی آنها نشان می‌دهد که در زبان‌های گذشته قوم ایرانی ریشه داشته است.



- ۳- برخی از واژگان و اصطلاحات کشاورزی این منطقه از جمله: چوقون، قنوش، قفای، لیتوره، حصوم، چاروق، کچبیل، مشت دارون، ساغر، گره، چوم و ... وجود دارد که به مرور زمان و تغییر نظام زندگی، کاربرد خود را از دست داده‌اند.
- ۴- واژه‌هایی مانند برخی ابزارها و شیوه‌های سنتی با نام‌های خاص هنوز در گویش‌های محلی و قومی رواج و کاربرد دارد، از جمله: خیش، خیش چی، اراق، پاشکونی، غلبول، مرزکش خوروچی، حصوم، دنده‌کش و
- ۵- امروزه واژه‌های عامه‌ای هستند که کمتر به کار برده می‌شوند، مانند وسوو، سُورد، رشن، خروار، گز، بُرمه، پاخه، قوس و
- ۶- گفتنی است، بعضی از واژه‌ها در فرهنگ‌های متعدد یافت نشد. برخی واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی دیگر نیز به مانند، جوغ: جوی، کنجت: کنجد، سنجت: سنجد، آمبه: انبه، اسبناق: اسفناج، هندونه: هندوانه، سلط: سطل و ... با تغییراتی از قبیل ابدال، تخفیف، تشدید، قلب، کمی تغییر تلفظ و ... به شکل معیار برمی‌گردد از این رو چنین پژوهش‌هایی از نظر روند تحول زبان فارسی می‌تواند ارزشمند باشد.
- ۷- از بین این واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی در منطقه مهدریجان می‌توان به مشاغلی اشاره نمود که در دسته‌های مختلفی چون: آب و آبیاری، کشاورزی و تجارت و دامداری تقسیم شده‌اند. لازم به ذکر است، در گذشته مشاغلی وجود داشتند که امروزه تنها افراد سالخورده با آنها آشنایی دارند، مانند «مادی‌سالار»، «چاروادر»، «مساح»، «خیش‌مال»، «دشتون»، «سرتاق»، «کودکش»، «جار زن»
- ۸- تعدادی از واژه‌های گردآوری شده بیانگر مفهوم حالت‌های کشاورزی می‌باشد، مانند: «دُر» یعنی درو کردن، «گویری» یعنی شخم زدن با گاو نر، «چوم کردن» یعنی عمل خرمنکوبی انجام دادن با کمک گاو، «بافه ورداری» یعنی جمع کردن غلات درو شده در یک محل برای عمل خرمنکوبی و
- ۹- برای دقیق‌تر دانستن سابقه فرهنگی و اجتماعی هر ناحیه یا منطقه لازم است، از دیدگاه ریشه‌شناسی واژه‌ها در این حوزه پژوهش‌های فراوانی صورت پذیرد.



۱۰- کشور ما جزء نخستین سرزمین‌هایی است که کشاورزی در آن پا گرفت و توسعه یافت، از این رو در این زمینه اصطلاحات و واژه‌های عامه بسیاری در آن وجود دارد. امروزه بسیاری از این اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی (که جزو یکی از عناصر مهم فرهنگ سنتی است)، به دلیل بسیاری از فناوری‌های نوین و تغییر روند کشاورزی به فراموشی سپرده شده است. بنابراین بر ماست تا با گردآوری آنها حاصل اندیشه‌های چندین هزار ساله گذشتگانمان را حفظ نمایم.

منابع

منابع کتابخانه‌ای

- برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی، (۱۳۴۲)، برهان قاطع، چاپ دوم، تهران: ابن سینا.
- جمالی، اشرف، (۱۳۹۴)، «ادبیات و فرهنگ عامه مردم قهدریجان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام‌نور کرمان.
- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، چاپ دوم دوره جدید، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- راعی، پیمان، (۱۳۸۸)، «اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی در گویش قمشه (شهرضا)»، مجله فرهنگ مردم: پاییز و زمستان ۱۳۸۸، شماره ۳۱ و ۳۲، صص ۱۵۳ تا ۱۶۸.
- شاملو، احمد، (۱۳۷۷)، کتاب کوچ، تهران، تهران: مازیار.
- صیادکوه، اکبر و عماد کیخسرو، (۱۳۹۰)، «واژه‌ها و اصطلاحات کم کاربرد کشاورزی نی ریز فارس»، مجله ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین: زمستان ۱۳۹۰، شماره ۴ (ISC)، صص ۹۵-۱۲۶.
- طوسی، محمد بن محمود بن احمد، (۱۳۸۲)، عجایب مخلوقات، تصحیح منوچهر ستوده، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عمید، حسن، (۱۳۶۳)، فرهنگ عمید، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فره‌وشی بهرام، (۱۳۵۸)، فرهنگ زبان پهلوی، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- معین، محمد، (۱۳۸۶)، فرهنگ فارسی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات آدنا.



- مکنزی، دیویدنیل، (۱۳۸۳)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، چاپ سوم، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هرن، پاول و هانیرشن هوبشمان، (۱۳۵۶)، اساس اشتقاق فارسی، ترجمه جلال خالقی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- Barthtobae, chr, (۱۹۰۴). Altiranisches Worterbuch, Strassburg.

منابع میدانی

- آقایی، حسینعلی، ۱۳۱۷، چهارم ابتدایی، کشاورز
- جمالی، علیرضا، ۱۳۳۱، پنجم دبستان، کشاورز
- جمالی، قربانعلی، ۱۳۲۳، مکتب‌خانه
- جمالی، یدالله، ۱۳۴۵، دیپلم
- رفیع‌زاده، مصطفی، ۱۳۱۹، ششم ابتدایی
- موذنی، حسین، ۱۳۱۷، بی سواد
- موذنی، احمدرضا، ۱۳۳۳، ششم دبستان
- مهدیزاده، نصرالله، ۱۳۲۷، مکتب‌خانه
- مهدیزاده، سکینه، ۱۳۴۱، بی سواد
- مهدیزاده، رضا، ۱۳۱۲، مقدماتی نهضت
- مرادی، روح‌انگیز، ۱۳۲۷، مکتب‌خانه
- مرادی، سکینه، ۱۳۳۱، مقدماتی نهضت
- نجفی، خانم‌آغا، ۱۳۱۱، بی سواد
- نقی‌زاده، بیگم صاحب، ۱۳۲۱، بی سواد
- هاشمی، زینب، ۱۳۳۵، بی سواد
- هادیان، سکینه، ۱۳۳۷، بی سواد
- هادیان، بیگم، ۱۳۲۱، بی سواد